

نگشند بعد از ثبوت کتاه از احداث اربعه جریمت فراخور کتاه از محرم گیرند و امر
 نمودم که سر شماری و خانه شماری از پنج شمسری و قصبه نگیرند و همچنین از سپاه در مقام
 رعیت بنروز تول کند و چهار پایان و اولاد رعایا نگیرند و در جمع امور رعایا بهر
 حکمتی در سلوک و معاش خدا عتدال نگاه دارند و امر نمودم که کدانیان هر ملک را
 و تالیف مقرر گردانند تا رسم کداتی برآیند

تزوک خبر داری تا کاهی از احوال ملک و رعیت و سپاه
 امر نمودم که در هر سرحدی و ولایتی و شمسری و لشکری خبر نویسی تعیین نمایند
 که از اعمال و افعال حکام و رعیت و سپاه و لشکر خود و لشکر بیگانه و داخل و
 مخارج مال و منال و درآمدن و برآمدن مردم بیگانه و قوافل از اهل هر ملک
 و اخبار ممالک و سلاطین همسایه و اعمال و افعال ایشان و جواهر علماء و افاضل
 که از بلاد بعیده روی بدرگاه رس آورده باشند متبصیل اندوی راستی و
 درستی بدرگاه می نوشته باشند و اگر خلاف نمایند و از قرار واقع ننویسند
 انگشتان اخبار نویسان قطع نمایند و اگر اخبار نویسی کار سپاهی پوشیده دارد
 و در لباس و کبر نبوسید دست و بر قطع کنند و اگر دروغی را بنا بر همت
 و غرض نوشته باشد او را بقتل رسانند و امر نمودم که اخبار نگورند و زبر و زور
 و بیعت بیعت و ماه بجه بعرض برسد و امر نمودم که کیز از فقر حازه سوار و اسب
 سوار چاقوچی رونده و دونه و هزار فقر پیاده جلد تعیین نمایند که اخبار ممالک

و سرحد داراوه و مقاصد سلطین جبار را تحقیق نموده و بکنیز آمده خبر رسانند تا آنکه
 پیش از وقوع واقع علاج نمایم چنانچه خبر شکست یافتن تو قشش خان از ارکس خان بر
 رسید دانستم که وی بن پناه خواهد آورد و استعدا و جنگت اروس خان امداد تو قشش
 خان نمودم چنانچه در وقتی که بر تنخیر محالکت هندوستان عازم شد من بمن خبر
 رسانیدم که در هر نواحی هندوستان حاکی و والی بر تخت سلطنت بنشینست
 چنانچه ساکت برادر تو خان در سرزمین قتان علم حکومت بر افراخته و در ولی
 سلطان محمود خان علم سلطنت بر افراخته و در ناحیه لاهور تو خان شکر جمع
 آورده و مبارک خان در نواحی قنوج بدعوی سلطنت برخاسته و در هر دو لایه
 از ولایات هندوستان شخصی گردن بدعوی سلطنت بر افراخته چون این خبر
 بمسامع من رسید تنخیر آن ملک در نظر من آسان نمود لیکن در نظر سپاه مشکل بود
 چنانچه در وقت که ملکت هند را مستخر ساختم خبر من رسید که قیصر روم بعضی
 ملکات من را نگار آورده و کر جیان از حد خود تجاوز نموده بعضی قلاع که لشکر
 من آن را محاصره داشتند آمده مدد والی قلعه کرده اند و خود بخود کجایش کرده
 اگر در هند توقف نمایم در ملکات ایران غلبی روی خواهد داشت و ارا ملکت هند
 متوجه ایلغار کردم و روزی چند در راه اندر توقف نمودم و از آنجا متوجه روم
 و کر جیان شدم و جمیع آن ملکات مستخر ساختم
 بزودت سلوک و سعاش مبتو طنان و ساکنان بلاد و شوق مزارات

اولیا و بزرگان دین و اوقاف و مدارات
 امر نمودم که هر ملکستی که مستحق و سپاسی که در آن ملکست باشد و پناه آورد و نگرش
 و حاجتی و بندگان و متوطنان آن دیار را از حواشی و قتل و غارت و اسیری
 محی قلمت نمایند و اسوال و سبب ابشان از تاراج و بیخارنگا دارند و خنای با
 که از آن ملکست بدست آید بقید ضبط در آورند و مساوات و علما و مشایخ و فضلا و
 اکابر و اشراف را از غارت نمایند و کدخدایان و کلاستران و دهقانان و مزارعان
 را اسالت دهند و رعایا را در میان استید و سیم نکا دارند و مقدار کناه
 و استعداد او جزو بیت بگیرند و امر نمودم که مساوات و علما و مشایخ و فضلا
 و درویشان و گوشه نشینان هر ملکستی که مستحق در آید سیور خالات و وظیفه و
 مرئوسم بدستند و بفقرا و عجزه و مساکین مدد و معاش مقرر دارند و بدسترسین
 و مشایخ و وظیفه سبتین نمایند و بروضعات و مزارات اولیائی و اکابر دین
 مواضع وقف کنند و فرش و آتش در گوشنائی مقرر نمایند و اول بروضه
 مقدسه امیر المؤمنین شاه مردان علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه و جمال خجف
 و جله را وقف نمایند و بروضه متوره امام حسین رضی الله عنه و بروضه قدوقه
 الاولیا شیخ عبدالقادر و مقبره امام عظیم ابوحنیفه رحمه الله علیه و مزارات
 دیگر مشایخ و اکابر بزرگان دین که در بغداد آسوده اند از برای هر یک علی
 قدر هم مواضع و دسات کربلا و بغداد و غیره وقف نمایند و برای روضه

منتها امام موسی کاظم و امام محمد تقی و سلمان سجده محال مرز و حد از خرابی و غیره
 حاصلات بدین وقف گنهند و بجهت روضه متبرکه امام علی بن موسی نا حیه
 که نسبت و محال شهر طوس را وقف نمایند و فرش و روکشانی و آتش چیت
 مقرر سازند و بجهت مزارات و مقابر سیاحت ایران و تودان نام بنام مذورات
 و اوقاف صحن نمایند و امر نمودم که هر ملکیتی که مستحق در دو کدایان آن ملک را جمع ساخته
 یوتیه و وقفیغه مقرر نمایند و ایشانرا امتنا گنهند که دیگر کدائی را بر طرف سازند
 و اگر بعد از امتنا کدائی نمایند ایشان را به بلا و سید بفرستند یا سر و بند تا که از او
 از ملکیت من کم شود تنویک تحصیل مال و خراج از رعیت و نسق و رونق
 ملک و معموری و آبادانی و ضبط و حراست مملکت

امر نمودم که مال و خراج از رعیت منجی بگیرند که موجب خرابی رعیت و دورانی
 مملکت نشود که خرابی رعیت موجب کمی خزان است و کمی خزان باعث فقر و سپاه
 است و فقر و سپاه موجب اختلال مرتبه سلطنت است و امر نمودم که هر کسی
 که مستحق در دو کدایان در آن در آمد حاصل و حاصل آن ملک را در
 ملاحظه نمایند اگر رعایا یا جمیع قریب راضی باشند بر رضای ایشان عمل نمایند و آقا
 موافق تنویک جمع برینند و امر نمودم که خراج موافق حاصل از رعیت بگیرند
 جمع بر حاصل زمین برینند چنانچه اول از ارضی مرز و حد رعیت را که بآب کاریز
 و چشمه و غرور و دو خان زرعیت کرده باشند و آن آبها دوام و استمرار داشته باشد

ضبط نمایند و آنچه حاصل آن اراضی باشد و حصه بر رعیت گذارند و یکت حصه بسرا
 علی تحصیل نمایند و اگر عا یا اداری اراضی مضبوط بقصدی اراضی باشد آنچه قلم
 حصه سرکار را موافق نرخ وقت نقدی بر رعیت قرار دهند و موافق نرخ نقد
 بسپاری برسانند و اگر رعیت بحاصل رعیت رسد تووه اراضی نشوند اراضی مضبوط
 را اول و دوم و سوم جریب نمایند و جریب اول را سه خردار و جریب دوم را
 دو خردار و جریب سیم را یکت خردار جمع برینند و نصف را کدم و نصفی را
 جو اعتبار کنند و آنچه جمع شود دو یکت مال بگیرند و اگر رعیت با وجود این هم
 بدادن مال اراضی نشود خرواری کدم را پنج شقال نقره و خرواری جو را دو
 نیم شقال نقره نرخ نمایند و سپاوری قلعه بر آن اضافت کنند و دیگر هیچ هم
 در سهم چیزی از رها یا مطالبه ننمایند و باقی زراعت خریش و ربع و زستانی
 و تابستانی رعیت را در زراعتی که بآب باران نزوح شده باشد جریب
 نمایند و آنچه بجز بر در آید به ثلث و ربع عمل کنند و سر شمار و مخمره و سایر جهات
 بلدان و مواضع و آبخورد و حلف چو ادعای موافق دستور اهل قديم عمل
 و اگر رعیت ارضی شود بهرست و بود عمل نمایند و امر نمودم که پیش از رسیدن
 محصول بر رعیت مال و جهات اطلاق نمایند و چون محصول برسد بته و فیه مال
 تحصیل کنند و اگر رعیت بی تحصیل مال گذاری نمایند تحصیل را تعیین نمایند
 و اگر تحصیل را محتاج شود حکم و سخن ملل بگیرند کار خوب و زیان و شلاق برسانند

رعیت نمایند و بزنجیر مقید نگردانند و امر نمودم که هر کس صحرائی آباد کند و یا کاری
 احداث نماید و یا باغی بسازد یا موضع ویرانی را آباد سازد در سال اول خیزی نگیرد
 و در دوم آنچه رعیت بر ضمای خود بدید بگیرد و در سال سوم سواخت توک مال بگیرد
 و امر نمودم که اگر ارباب و کلا تر بر ریزه رعیت تعدی نماید و موجب خرابی ریزه رعیت
 باشد مقدار خرابی که بر ریزه رعیت رسیده باشد از ارباب و کلا تر گرفته باشند
 برساند که بحال خود باز آید و مواضع خراب اگر صاحب نهشته باشند در خاصه
 معذور نمایند و اگر صاحب داشته باشند و اگر پریشان باشد مصالح الاغاک بوی
 دهند که موضع خود را آباد سازد و امر نمودم که در زمین خراب کاریز با جاری نشود
 و پلهای خراب را عمارت ننمایند و بر بخر آب رود و خانه پلهای بنا کنند و در
 راهها بمقدار یک منزل در باطنی تعمیر نمایند و راهداران مستحقان در راهها
 مستقر دارند و در هر باطنی جمعی را موطن سازند که راهداری و نگاهبانی پریشان
 متعلق باشد و مال که از اهل غفلت در راهها بدزد برود راهداران از مجده
 برآیند و امر نمودم که در هر شهر شهری و بلدی مسجدی و مدرسه و خانقاهای
 بنا کنند و لشکر خایه بجهت فقرا و مساکین و دارالشفای بجهت مریضان مستقر
 دارند و بیسی را موطن ساخته برودار الشفا موکل دارند و در هر شهری
 دارالاماره و دارالعدالت تعمیر کنند و قوریان بجهت نگاهبانی زر رعیت
 و رعیت مستقر نمایند و امر نمودم که در هر مملکتی سه وزیر تعیین نمایند یکی برای رعیت

که آنچه از رعیت تحصیل شود و اصلاحات آنرا سرشته نگاهدارد که چه مبلغ و چه مقدار از
 رعیت بجز اسم و رسم برآید جمع آنرا نگاهدارد و وزیر دوم از برای سپاه که بسیار است
 چه مبلغ رسیده و چه مبلغ طلب دارند و وزیر سوم از برای ضبط اموال غایب
 و آئینده در روند و حاصل بادی و هوایی و ضبط اموال مجانمین و سواریتش آنکه
 که به استصواب قاضی و شیخ الاسلام جمع سازد و امر نمودم که اسواال اموات
 را بوارث رسانند و اگر وارث نباشد در ابواب الخیر صرف نمایند یا بنگر
 سطره بفرستند ^{تیر و یک} جنگ و جدل درآمد و برآمد مسخر که وصف
 آرائی و فرج شکنی امر نمودم که اگر عظیم از دوازده هزار سوار کم باشد در
 جنگ امیرالامرا سوار باشد و دوازده هزار سوار از او بیاق و توقات
 بوی همراه نمایند و ^{یک} شبان و یوزباشیان و اوان باشیان نیز
 گردانند و بیاض یک منزل بجانب عظیم پیش رفته بعظیم رو برو شود و خیرین
 بفرستد و امر نمودم که این دوازده هزار سوار از فرج مرتب سازند برین ^{شبه}
 قول کیفوج و برانقار ^{تیر و یک} فرج و جرائقار ^{تیر و یک} فرج و هراول کیفوج و قراول
 لایت فرج و فرج برانقار ^{تیر و یک} شکل باشد بر هراولی و چپاولی و شقاولی و همسین
 فرج برانقار ^{تیر و یک} فرج هراول و چپاول و شقاول باشد و امر نمودم که بر
 الامرا در زمین جنگ کاچه چا چیز غایب نماند یا قول آب آستر زمین دوم زمینی که سپاه
 را نگاهدارد سوم که بر عظیم مشرف باشد و آفتاب روبرو نباشد تا شام آفتاب

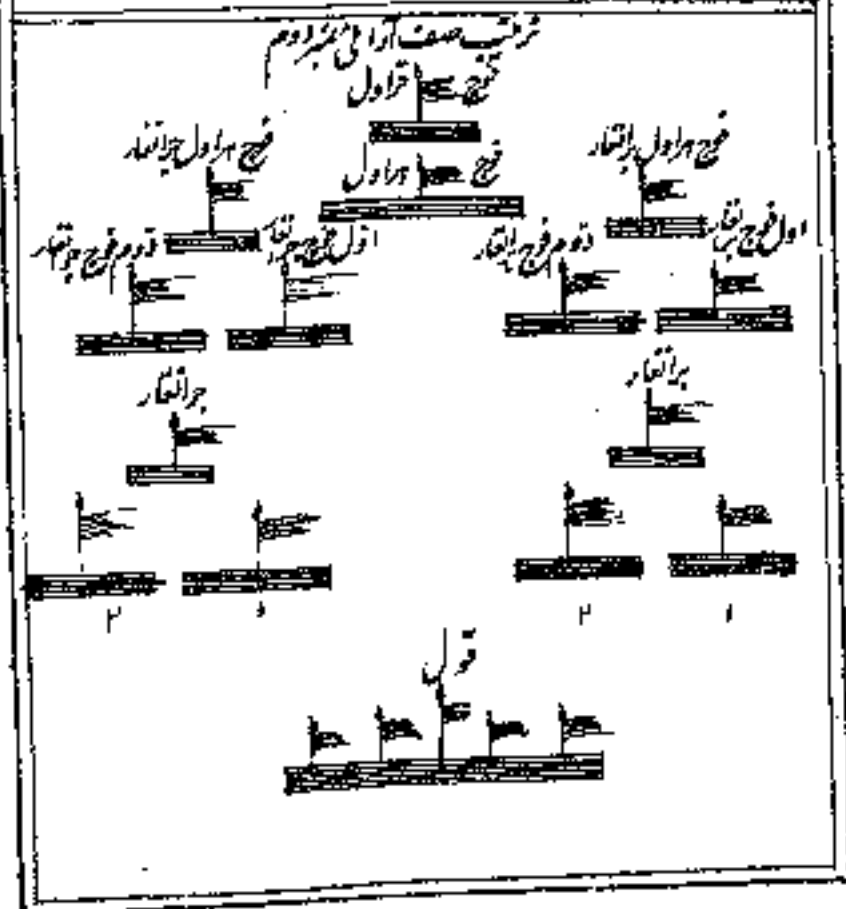
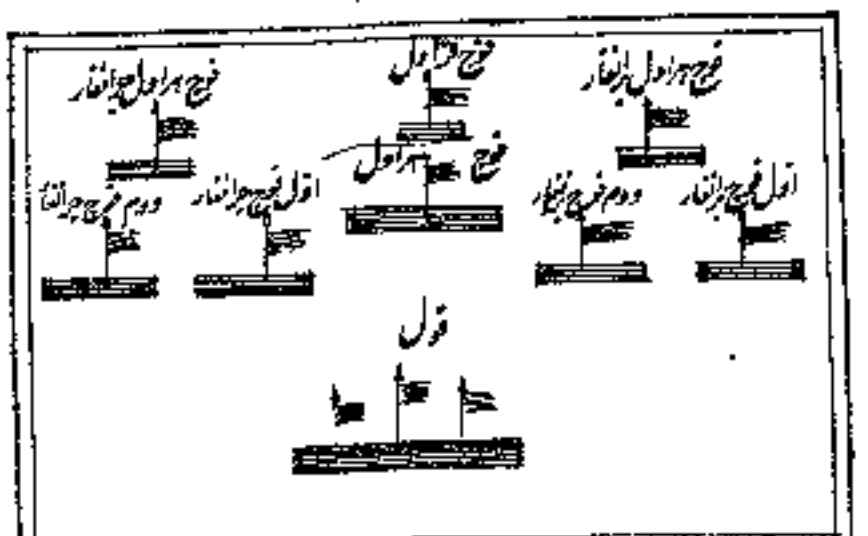
چشم سپاه را خیره نگرداند چهارم پیش روی جنگ کشاده و دوا باشد و امر نمود
 که پیش از جنگ گیر و ز صفا آراخی نمایند و تزوکت افواج نموده قدم پیش
 گذارند و همتی که سیر خسته باشند سر اسپان خود از آن هست بر بگردانند و چپ
 و راست میل نکنند و امر نمودم که چون نظر سپاه بر افواج غنیمت افتد باوانه
 بلند نگیرد سوره ان خوانند و اگر عارض لشکر میند که سردار خطا کند آن عارض
 و دیگر بجای وی بنشیند و برین معنی فتح که من بوی سپرده ام با او سپاه نمودار
 گرداند و امر نمودم که سردار لشکر با اتفاق عارض کمی و بسیاری شکر غنیمت خطم
 نمایند و سرداران طرف خود و طرف غنیمت را مقابله نمایند و در کمی و بسیاری توافق و
 تدارک کنند و اسلحه سپاه خود و سپاه دشمن بخاطر آورند و رفا غنیمت را ببینند
 که با جنگی و بیستی کی جنگ می در آید یا با اضطراب و روش جنگ غنیمت را بخاطر
 آورند که بیک مرتبه بزرگتر می آورند با فوج فوج متعاقب یکدیگر حمله می آورند و
 ببینند که در دست کدام تا حقن خود را غنیمت میرسانند و بر سکیر و دوازده حمله آورند
 بیمان جمله اول گفتا نمایند اگر چنین باشد سپاه راست که حدیثه تاخت ایشان
 بر دارد و صیر نماید که شجاعت صیر کساعت است و امر نمودم که تا غنیمت جنگ
 میاوردت نماید بروی بیعت نگیرند و امر نمودم که چون غنیمت میدان در آید سردار
 را نظریه فرمایش و کار فرمودن افواج نهگانه باشد چه کار سردار همین است که افواج
 را کار فرماید و سردار راست که در وقت کار اول خود را پای ندود دست پا

کم کند و هر فوجی را بمنزله سلاحی از اسلحه فراگیر و از تیر و تبر و شمشیر و کمر و کار و خنجر و
 هر فوج را بوقت کار فرماید و سردار راست که نه فوج را و خود را بمنزله شخص کشتی
 گیر فراگیرد که بجز حضور خود از دست و پا و سر و سینه و غیره بختک و آید و دست
 که چون در ضربت شمشیر دهنده و فوج غنیمت برسد بسته در ضربت نهم شکست
 یابد و سردار راست که اول فوج را بر اول را بر غنیمت بداند و هر اول بر اتقار متعاقب
 آن بداند بفرستد و از عقب هر اول بر اتقار هر اول جز اتقار را براند تا آنکه شصت
 بر افواج ضمیمه آید اگر درین وقت هر اولان زبونی بنمایند فوج اول بر اتقار را براند و
 از عقب وی فوج دوم جز اتقار را براند اگر شصت نشود فوج دوم بر اتقار را براند و
 متعاقب وی فوج اول جز اتقار را براند و غیرین فرستد و متعاقبات سن
 باشد و نگه بر بنایات الهی کرده سردار خود بختک و آید و مراد مصر که حاضر
 داند که بتوفیق الله چون شصت ضرب بر غنیمت واقع آید در ضرب نهم ضمیمه شکست
 خورد و فوج روزی شود و سردار راست که نیز جلدی نکند و لشکر را کار فرماید
 و بعد از آنکه کار بوسی رسد تا تواند خود را بکشتن نهد که گشته شدن سردار
 بدنامی آرد و موجب خیر کی غنیمت می گردد و سردار راست که برای وقت بیکار کند
 و تعیل نکند که تعیل از شیطان است و بجای در نیاید که از آن نتواند برآید

ترتیب صف آرائی

در صفی بعد آید

ترتیب صف آرائی نیر اول



تیر و کصف آرائی افواج قاهره را چپین بر بستم
 امر نمودم که اگر لشکر عظیم از دوازده سترار سوار زیاده باشد لیکن چهل هزار نفر
 یکی از فرزندان کامکار سردار باشد و دو سیکلر بیکی در رکاب وی با امر او
 قشورات و توهمات و الویجات که از چهل هزار سوار کمتر نباشند حاضر باشند
 و افواج قاهره باید که مرا حاضر دانسته سر رشته پذیر و مردی و مردانگی از دست
 و امر نمودم که چون پیشخانه اقبال مرا بر آورند دوازده فوج معین نمایند و بر هر یک
 اسیری از امرای الویجات مقرر باشد و ترک نمایند دوازده ترکی که در شوش
 کصف آرائی و افواج شکلی و در آمد و بر آمد که بر بستم در نظر داشته باشد
 و سردار آنتست که سرداران سپاه عظیم را بشمار در آورده و در مقابل ایشان
 سرداران معین نماید و سپاه عظیم را از او چچی و شمیری و نیزه و اسلحه اعتبار
 در آورده و رفتار سپاه عظیم را بینه که پرسیده است فوج فوج میدان جنگ می
 در آیند و معلوم میزند و راه در آمدن و بر آمدن خود را میدان جنگ ملاحظه نماید
 و شیوه در روش جنگ عظیم را در یابند که گاه باشد که خود را کم نمودار کنند و خود را
 گریزان و انمانند پس بگو و گریز پاسی ایشان فریفته نباید شد و سردار جنگ دیده
 و کار کرده آنتست که بند و بست جنگ را بفهمد که کدام فوج را کشتا و باید داد
 و کدام بخند را بپذیرد بر بست و چگونه باید جنگ انداخت سردار آنتست که در راه
 عظیم را بفهمد که کدام روش جنگ می در آید و راه همان شیوه و برابری میداند

گرداند سردار راست که بدین ترتیب چهل هزار سوار را چهارده فوج مرتب نماید
 اول صف خود را راسته ساخته قول نام نهاد آنگاه سه فوج بر افکار مرتب
 سازد و یکی از آن سه فوج را بر اول بر افکار نام کند و سه فوج دیگر هر چهار
 ساخته بکین فوج را بر اول بر افکار نام گذارد و همچنین سه فوج دیگر در پیش
 افواج بر افکار مرتب ساخته چنانکه نام نهاد و یکی از آن سه فوج را بر اول
 حوال گرداند و همین قسم سه فوج دیگر راسته در پیش افواج بر افکار مقرر داشته
 شش قول نام کند و یکی از آن سه فوج را بر اولی شش اول شین نماید بعد از آن اول
 بزرگ را که در مقابل قول می باشد از او فوجیان و شش شیرداران و بنزه داران
 و بجاوران آرزوده کار کرده را بوجه پسندیده استکلام دهد که الفی سورت نامیده
 همین افواج بر اول شکر خفیم را شکست دهد و سردار راست که نظر بر رعایت خفیم
 داشته باشد و هر آینه کسی حکم حرکت و تیز جلوی کند او را تمین نماید و سردار
 راست که نظر بر دماغ و پیر آید خفیم داشته باشد و در جنگ انداختن اضطراب
 کند تا آنکه خفیم بجنگ باور شد نماید و چون غنیمت بجنگ در آید سردار راست
 که روش جنگ ایشان را به بیند که بر چه کیفیت میدان جنگ در آیند و می
 برآیند و چگونه بر ایشان حمله آرد و اگر حمله آورده باز میگردند و قاپو دیده و دیگر نیز بسیار
 و قاپو دیده بر میگردند و سردار راست که بدین حال غنیمی که خود بخود شکست خورده
 زود که این غنیمت کرم گویند خود باشد و سردار راست که به بیند که اگر

غنیمت میدان مبارزت غنچه شده ترکناز می آرد و یا افواج چپ و راست خود را
 نشاند و است سردار را بیکم اول بر اول را با ایشان در دبر و گرداند و بجنگت
 اندازند و متعاقب آن بر اول چپ اول و بر اول شقاوت را بر دبر و اول کلان
 بفرستند و از عقب ایشان فوج اول چپ اول و فوج دوم شقاوت را بجنگت اندازند
 و از عقب ایشان فوج دوم چپ اول و فوج اول شقاوت را بر اندا اگر باین معنیست
 ضرب که بر غنیمت آید فتح نشود درین وقت بر اول بر افکار و بر اول بر افکار
 را بد و اندا تا آنکه نه ضرب بر غنیمت وارد شود و اگر ازین نه ضرب فتح میسر نشود فوج
 اول بر افکار و فوج دوم بر افکار را بد و اندا اگر باین بازده ضرب هم فتح میسر
 نشود فوج دوم بر افکار و فوج اول بر افکار بجنگت بفرستند امید چنانست
 که باین سیزده ضرب افواج غنیمت شکسته شود و فتح میسر گردد و اگر حیوانات باین
 سیزده ضرب فتح حاصل نشود درین وقت سردار راست که افواج اول
 ترک کرده روان شود و خود را بمشالی که بی در نظر غنیمت نمودار گرداند و بر
 اشکلی و پیوستگی روان گردد و بجا دران جنگی را بفرماید که بشمشیر در آمده هجوم آورند
 از چپان شمشیر تیر نمانند و اگر فتح نشود سردار خود بجنگت قدم پیش گذارد و
 روایات من باشند ترتیب آراستن چهارده فوج
 در صحنه بعد مذکور میشود

بر اول

هراول

هراول	چاپول	هراول	هراول
فوج اول هراول	فوج دوم چاپول	فوج اول چاپول	فوج دوم هراول
(هراول)	(چاپول)	(هراول)	(هراول)
هراول برانغار	هراول برانغار	هراول برانغار	هراول برانغار
فوج اول هراول برانغار	فوج دوم هراول برانغار	فوج اول هراول برانغار	فوج دوم هراول برانغار
(هراول برانغار)	(هراول برانغار)	(هراول برانغار)	(هراول برانغار)

هراول
فوج اول هراول
فوج دوم هراول
هراول
فوج اول هراول
فوج دوم هراول
هراول برانغار
فوج اول هراول برانغار
فوج دوم هراول برانغار
هراول برانغار

قول

و چنین تزدون بستیم که اگر غنیمت از چهل هزار سوار زیاده باشد سیکار سیکان و امر او
 هیکت باشیان و یوزباشیان و اوون باشیان و سایر سپاه نظر بر ریاست نظر
 آیات من داشته باشند و امر نمودم که با سیر هر فوج که برینج فرستیم مطابق
 حکم برینج عمل نمایند و از آن تکلف نوزند و هر کس از سیکار سیکان و امر از حکم
 تکلف و تجاوز نماید و میرا بشمشیر بکشد از او کتله میرا که فقط الامارت باشد بجای
 وی نصب کنند و امر نمودم که از چهل او بیاق الواسات و قشونات و قودات
 و وارده او بیاق که تمسار سیده اند چهل فوج قسمت نمایند و امرای سینه
 او بیاق را که پرتما تر سیده اند در عقب فوج قول حصب برینند و خورشیدان سیکار
 پیش دست راست قول افواج خود را آر است که داشته و خویشاوندان و

قرابتان پیش دست چپ قل افواج خود را مراتب دارند که افواج ایشان طرح
 باشد که بجهت جدا بود برسانند که گمانند و بعد بر افواج شش فوج مقرر نمایند
 و یکین فوج دیگر بر اول بر افواج مقرر باشد و همچنین در جزای افواج شش فوج از آن
 یکین فوج دیگر بر اولی جزای افواج مقرر دارند و همچنین امر نمودم که شش فوج در
 پیش افواج بر افواج مقرر گردانند و آنرا حاصل نام گذارند و یکین فوج دیگر از آن
 بر اول چپ استند و همچنین در پیش افواج جزای افواج شش فوج مقرر نمایند
 و شقا اول نام نهند که فوج است که دیگر بر اول شقا اول گردانند و در پیش
 افواج چپ اول و شقا اول شش فوج از امرای کار کرده و بهادران اندوده آنرا
 ساخته بر اول بزرگ مقرر گردانند و یکین فوج سواهی این شش فوج بر اول مقرر
 کرده بر پیشین دارند و بر اول بر اول نام گنند و دو قزاق یکی را با جرم
 برادران بر دست راست چپ بر اول بر اول مقرر نمایند که وید بان لشکر
 غنیمت باشند و امر نمودم که امرای افواج چلکانه مادام که بر پنج من ایشان
 نرسند بچنگ در نیانند و تا نوبت جنگ ایشان نرسد دست بردارند
 لیکن دستها و آموه جنگ باشند و چون حکم جنگ ایشان برسد روش
 غنیمت نماید بچنگ در نیانند که غنیمت از راه بچنگ می در آید آنرا را بر ایشان
 بر بندند و هر راهی که غنیمت بر بندد آنرا به تدبیر بجایند و امر نمودم که چون اول
 بر اول بچنگ مبادرت نماید بر اول افواج ششگانه خود را استعاقب

یکدیگر بخت اندازد که چون شش ضرب مرتبه بر مرتبه غنیمت زده شود بهم برآیند و
 شکسته شوند در نیوقت امیر جنرال راست که شش فرج خود را دفعه دفعه
 گوشت فرستد و خود هم ترکناز آورد و همچنین افواج شعاول فوجهای شش کانه
 خود را بدو افواج پیش رواند سازد و خود را هم برساند که بحول الله و قوه چون
 بشده ضرب بر غنیمت زده آید شکسته و کینه کرده و اگر با وجود خود در این ضربها
 غنیمت خیر کی نماید امیر بر افغان را باید که همراه خود را بدو افواج چون این سردو
 بر اول از چپ و راست درآید لشکر غنیمت بقیاب و ناتوان کرد و اگر
 غنیمت خیره باشد امیر بر افغان را امیر بر افغان را خود را مرتبه مرتبه بر غنیمت
 برانند و اگر غنیمت افواج غنیمت را از افواج قاهره شکستی رسیده امیران بر افغان
 و جرات خود با متوجه دفع و رفع دشمنان شوند و اگر در نیوقت امیران بر افغان
 و جرات خود بر نی نمایند امیران را کافی که طرح بر افغان را بدو خیشا و ندان که طرح
 جرات خود بر غنیمت ترکناز آورند و باید که نظر ایشان بر سردار و علم سردار باشد
 و شبها علم سردار صفت شش غنیمت کردند و قصد گرفتن سردار نمایند و گوش
 کنند که علم مخالفان را کوشا کرده اند و اگر با وجود این ضربها غنیمت قائم
 بوده باشد در نیوقت باید که افواج مستقره و برادران قول افواج الواساتی
 که در عقب قول راسته شده بودند یک مرتبه هجوم آورند ترکناز نمایند و اگر درین
 وقت فتح نمود سلطان راست که خود با اول قوی و بهت بلند و جرات آید

چنانچه من در جنگ قیصر کردم که با سیرزاده میران شاه که سر در دست راست
 بود امر نمودم که از دست چپ قیصر ^{مردن} سر کن بر کن در آید و با سیرزاده سلطان
 محمود خان و اسیر سلیمان که امیران دست چپ بودند ^{مردن} فرستادم که
 بروست راست قیصر هجوم آورند و با سیرزاده ابو بکر که امیر فرج طرح ^{مردن} دست
 راست بود حکم کردم که بر قتل ایلدزم بایزید که بر پشت او ایستاده بود و ترکان از فرج
 و من خود یا افواج قول شکر ای او یاق روی ^{مردن} بمنت نظر قیصر آوردم
 و در حمله اول شکست بر افواج قیصر افتاد و سلطان محمود خان بتیاق قیصر
 شاقه ویرا دست گیر کرده بدرگاه حاضر آورد و تو قشش خان را نیز همین تره کاه
 شکست دادم و فرمودم که علم ویرا بکوشار گردانند و اگر غنیمت فزانی کرده
 افواج چپ اول و ثقل اول و برانکار و جرانکار را بر زمین زده خود را بفرج
 قول رساند سلطان را واجب است که پاشی شجاعت در رکاب صبر
 مستحکم گردانند متوجه دفع و رفع غنیمت شود و چنانچه من در شکست
 شاه منصور کردم که خود را بمن رسانیدند ات خود را بر و بر و شدیم تا آنکه

بر خاک بلاکن افتاد

ترقیب از استن چیل فوج از شکر دوازده

او یاقی که به متعار سیرده
^{مردن}

قراول دست راست قراول دست چپ

ششم	پنجم	چهارم	براول	شوم	دوم	اول	فوج
شقاوول	براول	شقاوول	شقاوول	چااول	براول	چااول	براول
شوم	چهارم	دوم	اول	شوم	دوم	اول	شوم

براول برانغار براول برانغار

شوم	چهارم	دوم	اول	شوم	دوم	اول	فوج
شوم	چهارم	دوم	اول	شوم	دوم	اول	فوج

فوج خوشانندان فوج اسپنراوانا

قول

بیت ویشته او یاق که به تنغا

ترسیده اند

قصه در حدیقه

بعداً

شادان

براول

براول حادول

شادان

براول حادول

براول حادول

براول حادول

قول

چیت و سیت و دکان که سیت و سیت و سیت و سیت

۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴



شیخ الاسلام میرزا محمد تقی کورکانی انوار القدر بر ماہنامہ

TIMOUR